

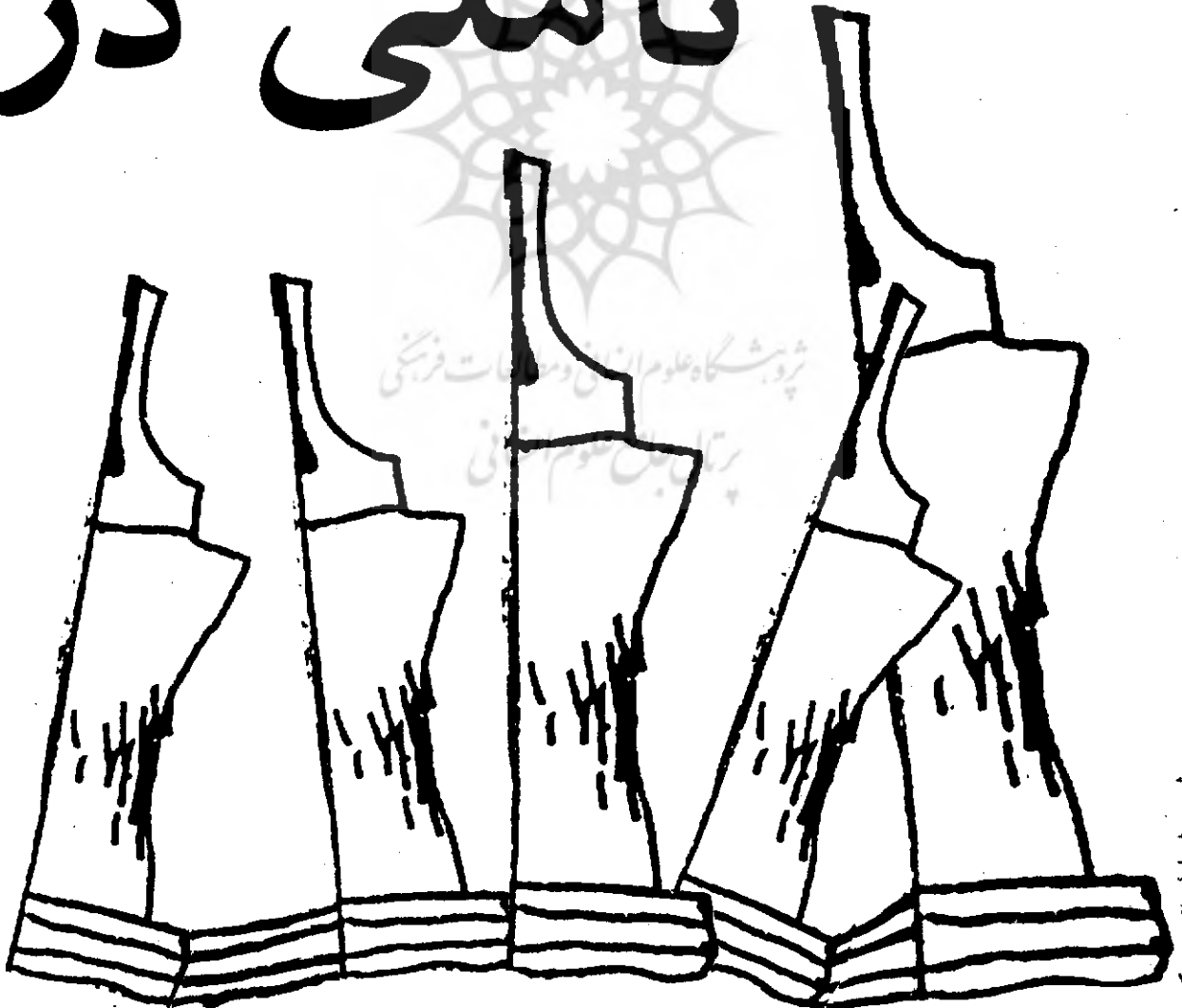
اشاره: در بخش اول این مقاله - مندرج در شماره ۱۹ مجله - درباره رابطه میان «شعر و معنی» سخن گفتیم. اینک در ادامه سخن به رابطه میان شعر و صورت کلام می‌پردازیم.

## شعر و صورت کلام

اختلاف اساسی معنی و صورت کلام در آن است که عواطف و احساسات هیجان‌آمیز در صورت کلام و هیأت تألیفی آن متجلی می‌شوند و حال آنکه معنی مبتنی بر اندیشه و ادراک است. این نکته قابل توجه است که صورت کلام، دارای عواطف و احساسات نیست، بلکه این دو عنصر به عنوان علت تشکیل‌دهنده صورت کلام به حساب می‌آیند.

وجود هیجانات و عواطف در ما واقعیتی غیرقابل انکار و پی بردن بدان به مدد روشهای معمول علمی امکان‌پذیر است؛ اما باید دانست که قضاوت براساس صورت کلام (انتخاب واژه‌ها و هیأت تألیفی آن) بیان یک حقیقت نیست بلکه مبین نوعی جاذبه یا دافعه است که در لباس مبدل کلام ظاهر می‌شود. چنین قضاوتی را همواره باید به وجه التزامی یا امری بیان کرد و نه در وجه اخباری. بنابراین صحت و سقم آن را نمی‌توان با انباشتن اطلاعات به اثبات رسانید. برای آنکه رابطه عواطف و هیجانات را با صورت کلام مجسم کنید، فرض کنید برای موجودی بدون قوه عاقله صحبت می‌کنید. برای چنین موجودی کلام شما نه بی‌معنی است و نه بامعنی و براین اساس صدق و کذب نمی‌پذیرد، ولی در عین حال همین موجود عواطف و هیجانات شما را متوجه می‌شود، چنانکه عکس‌العمل او

# تأملی در



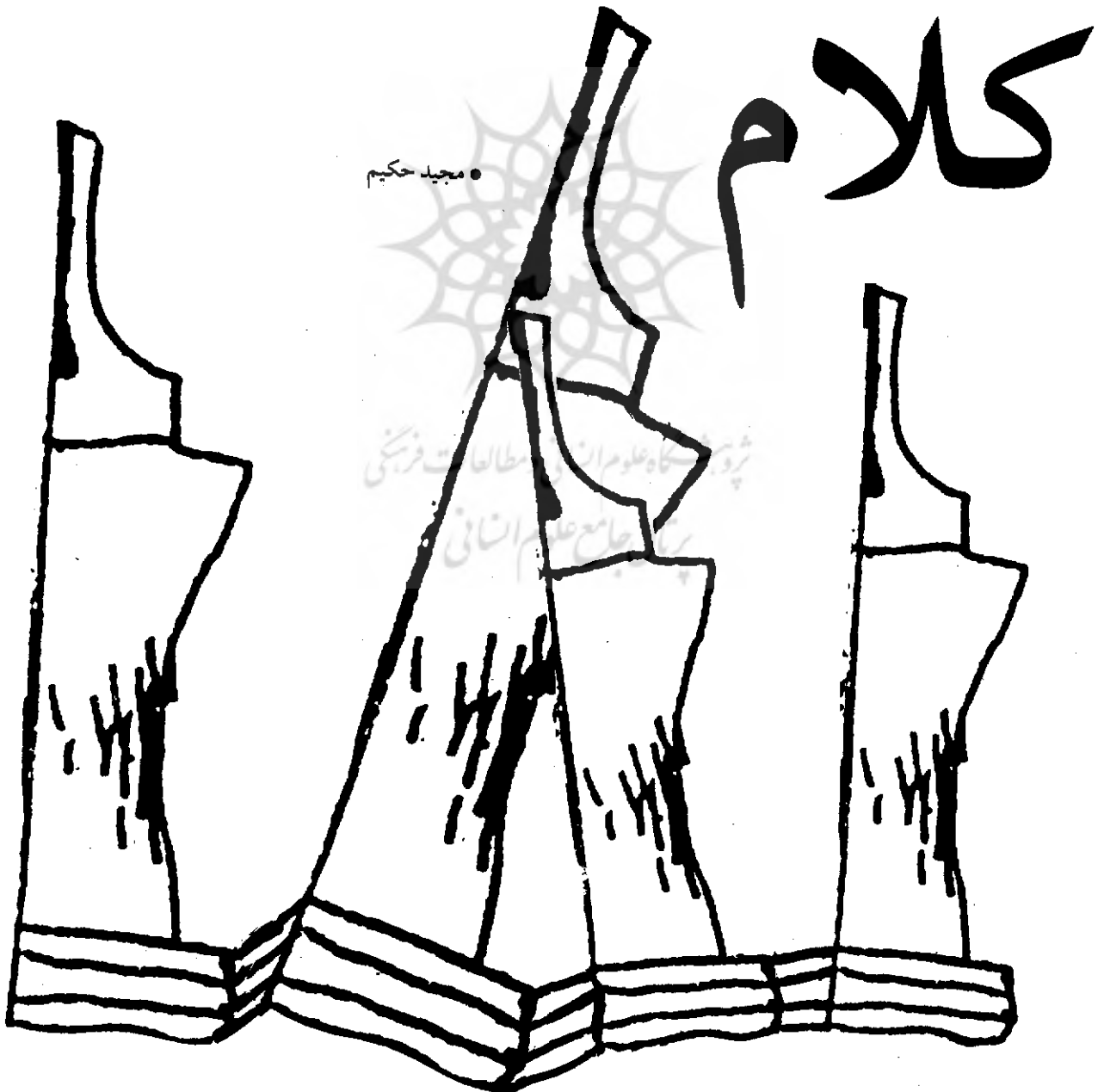
در مقابل دو نوع کلام با صورت و - طبعاً - آهنگ مختلف، گوناگون خواهد بود. می‌توان چنین تصور کرد که عکس‌العمل موجود با به هیجانانات گوینده بستگی داشته است و یا به مستعد بودن خود او، در هر حال این موضوع ارتباطی به ادراک معنی کلام نخواهد داشت البته اگر مراد از معنی تبیین و توضیح یا تأویل باشد، براساس صورت کلام نیز می‌توان قائل به معنی شد، در این صورت حتی اصواتی مثل ... ت... نیز با معنی خواهند بود یا دست کم روانکاوان و روانشناسان چنین ادعایی دارند. چنانچه کلام از موجود ذی‌شعوری سر نزنند و شما در صدد تبیین آن برنیابید چنین کلامی نه بی معنی است و نه بامعنی؛ چرا که در اساس شأنیت پرداختن به موضوع معنا را ندارد. در این صورت شما آن را يك رویداد خواهید شمرد، نه يك کلام به معنی دقیق آن؛ هرچند این کلام می‌تواند بیانگر نوعی

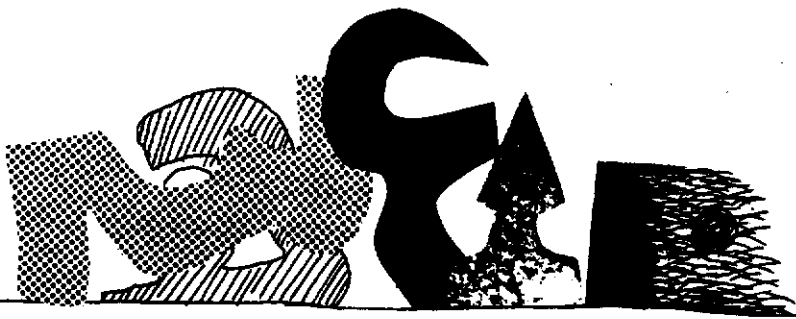
هیجان و احساس باشد پس به‌طور طبیعی صورت کلام با هیجانانات و عواطف پیوندی ناگسستنی دارند چنان‌که هر قدر هیجانانات و احساسات بیشتر باشد، صورت کلام بیشتر تمایل به نقص و تخریب و جدا افتادن از حالت معمول از خود نشان می‌دهد. در حالت‌های وجد و اندوه شدید، اغلب کلام بریده بریده می‌شود، به طوری که ارزش معناشناختی خود را از دست می‌دهد؛ اما با این حال در انتقال هیجان و عاطفه قوی و مؤثر خواهد بود.

هنگامی که اهمیت اساسی هیجان و احساس را در صورت کلام بپذیریم، باید به این سؤال پاسخ بدهیم که آیا چیزی به اسم دانش و قواعد برای صورت کلام و خصوصاً شعر وجود دارد؟  
آیا صورت کلام هم مانند معنی، درست و نادرست دارد؟ سؤال دیگری نیز وجود دارد که با سؤال فوق پیوستگی نزدیک دارد. این

# کلام

• مجید حکیم





قواعد را جز با فرض وجود هدف و یا غایتی فراتر از نفس زبان کارکردی نمی توان توجیه کرد. البته نمی توان گفت که این تفسیر و توجیه بدون در نظر گرفتن مبنایی غایی غیرممکن است؛ ولی قطعاً بدون چنین اساسی، تبیین ما قوه محرکه و نیروی وادار سازنده روانی خود را از دست می دهد.

یکی از استدلالهای مطلوب سنت گراها این است که بدون اندیشیدن به غایت و یا هدف، زبان دچار تخلیط و آمیغ و آشفتگی می شود، بر این اساس باید ثابت کرد که اهل سخن همواره دارای هدف و غایتی از پیش اندیشیده بودند. و به مثابه شرط کافی این را نیز باید ثابت کرد که این هدف موضوعی نسبی، گذرا و فناپذیر نبوده است، اما حتی اگر این هدف در هر عصر با هم متفاوت بوده باشد قاعده مسلم و جهان شمولی را نمی توان از آن استنتاج کرد. او این رو این سؤال پیش می آید که آیا زبان به لحاظ صوری می تواند به گونه ای مستقل از هدف به موجودیت خود ادامه دهد و در عین حال در جامعه مفید باشد؟ این موضوع را باید مورد بررسی دقیق قرار داد و این را نیز باید در نظر داشت که امروزه نسبت به گذشته امکانات بسیار بیشتری برای فساد در قواعد وجود دارد که تمایز بین سخن و هدف آن مورد توجه نبوده است.

در طول تاریخ، قواعد زبان دارای دو مأخذ مختلف بوده است. یکی قواعد جمعی که کسی را نمی توان واضح آن دانست و دیگری خلاقیت های فردی. این دو، به صورت قوانین و قواعد کلام و شعر متجلی شدند. همین فرق را در زمان هر سخنور بزرگی بین قوانین رسمی که در جامعه متجلی بود و خلاقیت فردی که توسط آنها اعمال می شد مشاهده می کنیم، این دوگانگی با اهمیت فوق العاده ای که امروزه به فرد داده می شود به نفع آفرینش فردی رقم خورده است. این جنبه دوگانه خلاقیت فردی و قواعد و قوانین جمعی چیزی است که باید در هر تئوری کامل مربوط به کلام و شعر مورد توجه واقع شود.

بدون قواعد جمعی، کلام و شعر دلیل وجودی خود را از دست می دهد و بدون خلاقیت فردی زبان فقط دست افزاری برای مبادله خواهد بود. قواعد و قوانین زبانی در هر جامعه انسانی و حتی در

سؤال به معیاری برای صورت کلام مربوط می شود. اگر شما بگویید که کلام با معنی حداقل دارای یک نهاد و یک گزاره است؛ و من منکر این باشم، آیا این صرفاً یک اختلاف عقیده است؟

هر چند اثبات این که کدام یک بر حق هستیم چندان ساده نیست، ولی اگر کلام و به خصوص شعر را فقط به بیان هیجانات و عواطف محدود کنیم من می توانم با استناد به واقعیات، ضرورت حرف شما را منکر شوم؛ و اگر قائل به اصالت معنی باشیم نباید به هیچ روی این عقیده را که تمام معیارهای صوری کلام و بویژه شعر صرفاً جنبه عقیدتی دارند؛ به سادگی بپذیریم. ممکن است گفته شود اگر هیجانات و عواطف پایه های صوری کلام را تشکیل می دهند، پس هر معیاری در باب صورت کلام و شعر صرفاً جنبه نظری و شخصی دارد، چون هیجانات و احساسات خود اموری شخصی اند. این استدلال برخلاف ظاهر آن بی نقص نیست. عناصر مفهومی نیز بر ادراکات فردی مبتنی هستند. این ادراکات نیز بیش از آنچه تصور می شود جنبه شخصی دارند؛ با این حال مفاهیم شخصی و مبتنی بر سلیقه فردی نیستند؛ و این در صورتی است که از مفاهیم کسانی که از کوررنگی و اختلافات شنوایی رنج می برند صرف نظر کنیم. از این روی، شاید در مسأله صورت کلام و شعر هم راهی برای رسیدن به معیارهای قابل قبول و عام باشد. نیل به چنین هدفی احتمالاً مستلزم توسل به زبان عرف است.

تفکیک صورت زبان از محتوای (معنا و مفهوم) آن، سخت تر از تفکیک رفتار از انگیزه های آن است، با این حال روانکاوی بر اساس تمایز میان رفتار و انگیزه های آن، استوار گشته است. در گذشته عموماً تصور می شد کسی که توجه به هدف یا غایت رفتار خود ندارد، نفس رفتار را نیز خود آگاه انجام نمی دهد. هنوز کسانی هستند که سعی می کنند فقط با خاطر نشان کردن نتیجه رفتاری ویژه فرد را از عمل بدان بازدارند؛ اما کم هم نیستند کسانی که معتقدند رفتار لزوماً بر اساس اهداف و غایات از پیش اندیشیده به وقوع نمی پیوندد. با این همه در زبان وضع به صورت دیگری است. تبیین و توجیه بسیاری از قواعد زبان شعر و کلام کار مشکلی است. بسیاری از این



بدوی ترین آنها وجود دارد و براین اساس برخی از انواع کلام صحیح و برخی غلط شمرده می شود. بدین معنی همواره هدفی فراتر از نفس زبان مورد توجه قرار می گیرد. از پاره ای از این قواعد می توان با توسل به منطق و عقل دفاع کرد ولی حتی در جوامع امروزی نیز قواعد اسطوره ای دارای جایگاه ویژه ای هستند که اغلب در ابتدا الهام بخش قوانین مربوط به صورت و هیأت تألیفی کلام اند. برای مثال در هند قواعد صرف و نحو زبان را به یکی از خدایان نسبت می دهند و در زبان عبری قواعد نحو به اولیاء و صحابه منتسب است. اگر به صورت کلام در شعر توجه کنیم، اهمیت قوانین اسطوره ای نمایان تر است. شمس الدین محمد بن قیس رازی آدم ابوالبشر را نخستین شاعر می داند که قطعاً نخستین کسی است که کلام را به کار می برد. در سایر جوامع قدیم نیز صورت تألیفی خاص شعر و موزون بودن آن مورد توجه بوده است. از این رو اوارد و ادعیه و سخنان کاهنان دینی و حتی قطعات باقی مانده از برخی فیلسوفان باستان همچون پارمنیدس صورتی موزون و خاص دارد. در عالم اسلام برای فرونشاندن تأثیر افسونگرانه کلام کاهنان، هرگونه سخن موزون که شبیه به کلام الله باشد، ناپسند شمرده می شد. همچنین براساس نظر آناندا واردنا (Ananda Vardna) که در قرن دهم شعرشناسان هندی آن را طرح کرده اند، کلمات شعر دارای معانی مخفی و رموزی هستند که هیچگاه در نشر ظاهر نمی گردند.

اساساً در اعصار باستان شعرا همان کاهنان بشمار می رفتند، کلمه Vaice یا Aoidos در زبان یونانی باستان هم به معنی شاعر است و هم به معنی پیغمبر و پیشگوی. همچنین کلمه رومی کارمینا Camina هم به معنی شعر است و هم جادو. واژه یونانی Ode به معنی سرود و کلمه آلمانی Lied به معنی آواز و کلمات انگلیسی Rune و Lay به معنی شعر و سرود همه در اصل معنی طلسم داشته اند. اینها اندکی است از آنچه می توان در این مورد جمع کرد و مجموعاً می تواند برای بیان اساس اسطوره ای و میتولوژیک قواعد صوری کلام و خصوصاً شعر مورد استناد واقع شود.

96 - سینه